یادداشت

یکی از شرکت‌کنندگان در میزگردی که اخیراً در یکی از مراکز تحقیقاتی تهران درباره مشکل حقوقی دریای خزر تشکیل شده بود اظهار نگرانی می‌کرد که اگر چچن مستقل شود ما در دریای خزر با شریک پنجمی مواجه خواهیم شد و این بر مشکلات ما می‌افزاید. اظهارنظرهای این چنینی ـ که متأسفانه چنین مواردی نیز کم نیست ـ نشان می‌دهد که دانش‌پژوهان ما در رشته‌های علوم انسانی بویژه در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به نقشه و اهمیت نقش آن در تحلیل‌های سیاسی بی‌توجهند و نقشه را صرفاً ابزار دست جغرافیدانان می‌دانند. به همین دلیل مشاهده می‌شود که در مجلات سیاسی و روابط بین‌الملل و حتی مطالعات منطقه‌ای کمتر مقاله‌ای همراه با نقشه تدوین می‌شود مگر اینکه توسط جغرافیدان نوشته شده باشد.[1] نقشه‌های سیاسی جهان بازنمایی قلمرو حکومتها (کشورها) و موقعیت آنها در نظام بین دول و سلسله مراتب سازمان‌دهی فضای درون کشوری را به بهترین وجه برعهده دارند و این عمل با استفاده از علائم و نمادها و فنون ویژه کارتوگرافیک صورت می‌گیرد.

سیاست خارجی، با توجه به گستردگی قلمرو آن که شامل اطلاعات، روابط خارجی، سیاستهای دفاعی و امنیتی است، براساس ادراک دیپلماتها از جهان واقعی و موقعیت کشورشان در این جهان شکل می‌گیرد. دیپلماتها برای شکل‌دهی به یک طرح سیاسی باید بینش جغرافیایی داشته باشند و آنرا به نقشه تبدیل کنند. در واقع نقشه‌های واقعی و به همان اندازه نقشه‌هایی که ذهنیت‌ها، اندیشه‌ها و حساسیت‌ها را به تصویر می‌کشند از عوامل مهم تعیین‌کننده در عملکرد سیاست خارجی بشمار می‌روند.

بدون دانش و آگاهی از جغرافیای جهان و بدون داشتن یک نقشهٔ واقعی و یا تصویر ساخته شده از پیشرفتها و رویدادهایی که در ساماندهی آن آگاهی مؤثرند درک و یا حتی اجرای

---

۱. *به عنوان نمونه نگاه کنید به شماره‌های ۱ و ۲ مجلهٔ سیاست خارجی ویژه اروپا.*

یک هدف بزرگ غیرممکن است. هیچ عملیات نظامی، طرح عمرانی و حتی در سطح انتزاعی، استراتژی دیپلماتیک یا برنامه اطلاع‌رسانی نمی‌تواند از نظر ذهنی پایدار و از نظر عملی قابل اجرا باشد مگر آنکه قبلاً نقشه آن تهیه شده باشد.

با این تفاصیل، در اهمیت تهیه و تدوین اطلس جغرافیایی در موضوعات مختلف تردیدی نیست و در میان موضوعات مختلف اطلس‌هایی که مسائل سیاسی در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی را به تصویر می‌کشند بسیار مفید هستند.

اطلس حاضر که توسط محقق جوان و بااستعداد آقای حمیدی‌نیا به فارسی روان برگردانده شده، از منابع بسیار مفید آموزشی است که می‌تواند مورد استفادهٔ طیف وسیعی از دانش‌پژوهان باشد، دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمین، پژوهشگران و حتی روزنامه‌نگاران هر کدام به نحوی می‌توانند از نقشه‌های روشن و دقیق این اطلس سود ببرند.

اطلس مسائل جهانی که برای اولین بار در سال ۱۹۵۷ توسط آندرو برید روزنامه‌نگار معروف «اکونومیست» در انگلستان انتشار یافت تاکنون دوازده بار تجدید چاپ و یا افست شده که نه بار آن با تجدیدنظر کامل همراه بوده است. این روزنامه‌نگار حرفه‌ای و صاحب‌نظر در مسائل جهانی و منطقه‌ای باکمک نقشه‌های بسیار واضح و دقیق خواننده را باگسترهٔ وسیعی از اطلاعات و مسائل جهانی، مناطق بحران‌زا ـ بالفعل و بالقوه ـ و آنچه یک شهروند خوب جامعهٔ جهانی نیازمند دانستن آن است روبرو می‌کند.

صاحبنظرانی که در مورد این کتاب اظهارنظر کرده‌اند، عموماً وضوح، سادگی و دقت نقشه‌ها را مورد تأیید و تمجید قرار داده‌اند. در مقابل این جنبه‌های مثبت، کتاب دارای یک وجه منفی است و آن عدم ذکر منابعی است که این اطلس براساس آن تدوین شده است. فراتر از آن، برخی اظهارنظرهای سیاسی نویسنده بنظر افواهی و رسانه‌ای می‌آید تا اینکه در اثر تحقیق عمیق و دقیق بدست آمده باشد. برای جبران این نقیصه مترجم محترم در مواردی که لازم می‌دانسته به تصحیح نظریات نویسنده پرداخته و در پانویس به آنها اشاره کرده است.

امید است که معلمین دبیرستانها و استادان دوره‌های کارشناسی در علوم انسانی و بویژه رشته‌های جغرافیای سیاسی، روابط بین‌الملل، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد در دانشگاهها بهره‌برداری از این اطلس را به دانشجویان و دانش‌آموزان خود توصیه کنند.

دُرّه میرحیدر

۱. جمعیت و فشار بر منابع

شمار افراد بشر در فاصله زمانیِ کمتر از طول عمر متوسط یک انسان به سه برابر افزایش یافته است. جمعیت کره زمین در سال ۱۹۳۰ بالغ بر دو میلیارد نفر بود و در حال حاضر حدود شش میلیارد نفر است. هر سال حدود ۱۰۰ میلیون نفر به جمعیت کره زمین افزوده می‌شود.

در حال حاضر جمعیت دو کشور پرجمعیت جهان، چین و هند، به تنهایی بیش از کل جمعیت کره زمین در سال ۱۹۳۰ است. هر دو کشور در قاره آسیا واقع شده‌اند، قاره‌ای که از سده‌های گذشته نیمی از جمعیت کره زمین همواره در آن می‌زیسته‌اند. سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین جمعاً $\frac{5}{6}$ جمعیت کره زمین را در خود جای داده‌اند و بدلیل اینکه بسیاری از کشورها در این قاره‌ها دارای نرخ رشد جمعیت بالایی هستند، جمعیت این مناطق با سرعتی فزاینده در حال افزایش است. در اروپا به طور کلی نرخ رشد جمعیت پایین است و حتی در برخی از کشورها کاملاً متوقف شده است؛ اگرچه ممکن است پدیدهٔ مهاجرت، نمودارهای جمعیتی این کشورها را در حال افزایش نشان دهد.

با نرخ رشدی معادل ۲٪ در سال، جمعیت یک ناحیه، هر ۳۵ سال دو برابر خواهد شد.[1] با نرخ رشدی معادل ۳/۵٪ مدت دو برابر شدن جمعیت به ۲۰ سال کاهش می‌یابد. در سال‌های اخیر، نرخ رشد جمعیت چندین کشور از جمله ایران، کنیا، سوریه و زامبیا بیش از ۲/۵٪ بوده است. در خارج از اروپا و امریکای شمالی کمتر کشوری رشد جمعیتی زیر ۲٪ را نشان می‌دهد. اکثر کشورهای جهان، سیاست‌های کاهش رشد جمعیت را پذیرفته‌اند، اما نتایج این سیاست بسیار متغیر بوده است. سیاست کوچک‌کردن ابعاد خانواده مورد مخالفت جدی برخی مقام‌های مذهبی و حکومت‌ها قرار گرفته است.

---

۱. *فرمول محاسبه سال‌های دو برابرشدن جمعیت چنین است: عدد ۷۰ تقسیم بر عدد درصد رشد.* [م]

افزایش جمعیت به معنای وارد آمدن فشار بیشتر بر منابع است. در دهه‌های گذشته، برخی آثار افزایش بی‌رویه جمعیت، قابل مشاهده بوده و این آثار در حال حاضر هشداردهنده است: فرسایش خاک، بهره‌برداری بیش از حد از چراگاه‌ها، تخریب جنگل‌ها، گسترش بیابان‌ها، انهدام منابع ماهی در دریاها و چند برابر شدن جمعیت در محله‌های پر ازدحام شهرها.

رشد شهرهای غول پیکر (مادر شهرها-م) چشم‌انداز غالب عصر ماست. در سال ۱۹۵۰ تنها شش شهر یا مادر شهر با بیش از ۵ میلیون نفر جمعیت وجود داشت. امروزه ۲۰ شهر با جمعیتی بیش از ۱۰ میلیون نفر در جهان وجود دارد و برخی از این شهرها دارای محله‌های فشرده از جمعیت هستند که جمعیت به ناچار مناطق پرتراکم را به سوی زمین‌های کشاورزی اطراف شهر، ترک می‌کنند.

گزینش سیاست‌های نادرست، سهم مهمی در نابودی جنگل‌ها، بیابان‌زایی و رشد و گسترش بیابان‌ها داشته است. در برخی از کشورها، بهره‌برداری‌های بی‌رویه از چوب‌های جنگلی و بی‌توجهی‌ها موجب نابودی وسیع جنگل‌ها شده است. سیاست «جهش بزرگ به جلو»[1] که بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ به دستور مائو در چین اجرا شد، موجب نابودی بسیاری از جنگل‌ها، بیابان‌زایی، خشکسالی و مرگ ۲۸ میلیون نفر شد. در دهه ۱۹۸۰ سرزمین‌های بیابانی اطراف دریاچه آرال همچنان در حال گسترش بوده است و دریاچه مذکور در نتیجه اجرای سیاست‌های «برنامه‌ریزی» شدهٔ شوروی پیشین در حال خشک شدن است.

ریزش «باران‌های اسیدی» که نتیجه آن پخش شدن دی‌اکسید سولفور است، موجب تخریب جنگلهای بسیاری شده است (به ویژه در اروپای غربی که از سال ۱۹۸۰ تا ۴۰٪ بارش به صورت اسیدی بوده است). همچنین آلودگی هوایی ناشی از مصرف زغال سنگ و نفت (سوخت‌های فسیلی) می‌تواند موجب تهدید بهداشت و سلامت انسان‌ها شود.

در دهه ۱۹۸۰ پخش دی‌اکسید کربن ناشی از مصرف بیش از اندازه سوخت‌های فسیلی موجب نگرانی دانشمندان از پدیدهٔ افزایش دما و گرم شدن کره زمین شد. در کنفرانس

1. *Great Leap Forward*

ریودوژانیرو در سال ۱۹۹۲ یک موافقتنامه کلی و تا حدی مبهم در مورد جلوگیری و کنترل پخش دی‌اکسید کربن به امضای شرکت‌کنندگان رسید. ولی در بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ مقدار دی‌اکسید کربن در فضای کشورهای «سازمان توسعه و همکاری اقتصادی»[1] ۴٪ افزایش یافته است(۲)[2]. اقدامات دیگری نیز در مورد جلوگیری از پخش سایر مواد آلوده‌کننده و مضر صورت گرفته است. پخش گازهای مصنوعی «کلروفلوروکربن»[3] موجب پدید آمدن حفره در پوشش اُزُن در لایه استراتوسفر برفراز قاره جنوبگان شده است. پوشش اُزُن سپر محافظ کره زمین در برابر اشعه‌های ماورای بنفش خورشید می‌باشد. تولید (CFCs) در سال ۱۹۹۶ در کشورهای عضو «سازمان توسعه و همکاری اقتصادی» به تدریج در حال توقف می‌باشد. دورنمای پذیرش این نظریه که انسان عامل اساسی گرم شدن کره‌زمین می‌باشد، هنوز بحث‌انگیز است.

در میان کارشناسان در مورد سرعت، میزان و اثرات گرم‌شدن زمین اتفاق نظر وجود ندارد. برخی از دانشمندان ادعا می‌کنند سرآغاز روند گرم شدن زمین مربوط به دوره حاضر بوده و عامل انسانی دارای نقش اساسی در این روند است. در مقابل، دانشمندان مخالف نظریه «عامل انسانی» می‌گویند، درجه حرارت کره زمین- بدون دخالت انسان- دچار تغییر و دگرگونی‌هایی شده است، بنابراین دگرگونی‌های آب و هوایی در عصر حاضر الزاماً به دلیل فعالیت‌های انسان پدید نیامده است. اما دانشمندان هوادار توقف کاربرد سوخت‌های فسیلی استدلال‌های دیگری ارائه می‌کنند. آنها می‌گویند اگرچه منابع نفت و گاز جدیدی کشف شده و می‌شوند، اما این گونه انرژی‌ها محدود و پایان‌پذیر هستند. هدف بلندمدت، تغییر روند نابودی انرژی‌های محدود و پایان‌پذیر و در نهایت استفاده از منابع تجدیدپذیر می‌باشد. یک پیشرفت تشویق‌کننده و مؤثر در این زمینه، کاهش هزینه کنترل انرژی باد بوده‌است.

---

1. *Organization for Economic Co-operation and Development.*

۲. *شماره داخل پرانتز نشان دهنده شماره بخش مربوطه است.*

3. *Chloro- floro carbons (CFCs)*

۲. گروه‌بندی‌های اقتصادی

دگرگونی‌های سریعی در موازنهٔ قدرت اقتصادی روی داده است. هنگامی که قدرت اقتصادی در امریکای شمالی و اروپا متمرکز شده بود و تنها رقبا، اتحاد جماهیر شوروی و سپس ژاپن بودند، مفهوم سادهٔ شمال ثروتمند و جنوب فقیر با اعتبار به نظر می‌رسید. اما در حال حاضر این اصطلاح اعتبار کمتری دارد، زیرا اقتصاد برخی از کشورهای جنوب، بسیار سریع‌تر از بعضی کشورهای شمال، در حال رشد است. از سوی دیگر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فقر نسبی روسیه و اروپای شرقی را به نحو چشمگیری آشکار کرد.

شمال ثروتمند هنوز قابل شناسایی است. اعضای سازمان توسعه و همکاری اقتصادی شامل ۱۷ کشور اروپای غربی به علاوه استرالیا، کانادا، جمهوری چک، یونان، مجارستان، ژاپن، مکزیک، زلاندنو، لهستان، ترکیه و ایالات متحدهٔ امریکا هستند. تا چند سال پیش این کشورها با دارابودن تنها $\frac{1}{6}$ از کل جمعیت جهان $\frac{3}{4}$ کل تولید جهانی را در اختیار داشتند. در حال حاضر به نظر می‌رسد که این کشورها دارای قدرت کمتری باشند، به نحوی که نهادهایی مانند بانک جهانی برای مقایسهٔ تولید ناخالص داخلی یک کشور با کشور دیگر از مقیاس «تساوی قدرت خرید»[1] استفاده می‌کنند. با استفاده از مقیاس تساوی قدرت خرید (PPP) کشورهای عضو OECD در حدود نیمی از کل تولید جهانی را در اختیار دارند.

شیوهٔ قدیمی مقایسه نرخ مبادله موجب پنهان ماندن رشد سریع اقتصادی برخی از کشورهای آسیایی می‌شد. در سال‌های اخیر رشد تولید ناخالص چین به حدود ۱۰٪ در سال بالغ گردیده است. کرهٔ جنوبی، اندونزی، مالزی، تایلند و دیگر کشورهای «تازه صنعتی شده»[2] (NICS) نیز دارای رشد اقتصادی بالاتری نسبت به کشورهای OECD بوده‌اند، اگرچه رشد

1. *Purchasing Power Parities (PPP).*
2. *Newly Industrialized Countries (NICs)*

سریع اقتصادی آنها در سال ۱۹۹۶ سیر نزولی داشته است و این روند نزولی همچنان ادامه دارد. در طول ۴۰ سال میان دهه ۱۹۵۰ تا دهۀ ۱۹۸۰ ژاپن بازیگر اصلی اقتصادی آسیا بود، تولید ناخالص داخلی این کشور از لحاظ رتبه، مقام دوم را درجهان دارا بود (۵۷). در حال حاضر براساس برخی معیارها چین این موقعیت ژاپن را به مبارزه طلبیده است. (علی‌رغم اینکه درآمد سرانه چین، بسیار پایین‌تر از ژاپن قرار دارد، با اینحال جمعیت چین ده برابر ژاپن است.)

هم کشورهای بزرگ و هم کشورهای کوچک مزایای پیمان‌های «تجارت آزاد منطقه‌ای»[۱] را درک کرده‌اند. در اروپای غربی که پیشرو ایجاد چنین مناطقی بوده است، از مدت‌ها پیش ۶ کشور اصلی تشکیل دهندۀ بازار مشترک با گسترش تجارت آزاد منطقه‌ای، دامنۀ آن را به ۱۹ کشور توسعه دادند. در هیچ منطقه دیگری در جهان چنین حرکت جاه‌طلبانه‌ای به سوی یکپارچگی، همانند ۱۵ عضو اتحادیۀ اروپایی، صورت نگرفته است. امروزه این ایجاد تجارت آزاد منطقه‌ای به صورت گسترده‌ای مورد پذیرش واقع شده است. تجارت آزاد منطقه‌ای در امریکای شمالی که به لحاظ وسعت قابل مقایسه با اتحادیۀ اروپایی می‌باشد، شکل گرفته است. منطقه‌ای که کانادا و ایالات‌متحدۀ امریکا در سال ۱۹۸۹ پیمان تجارت آزاد امضاکرده و سپس با ورود مکزیک در سال ۱۹۹۴ موافقتنامۀ «تجارت آزاد امریکای شمالی»[۲] (NAFTA) به امضا رسید.

در سال ۱۹۹۱ «بازار مشترک مخروط جنوب»[۳] (بازار مشترک مخروط جنوبی) مرکاسور[۴] توسط آرژانتین، برزیل، اروگوئه و پاراگوئه تشکیل شد.

در سال ۱۹۹۵ حجم بازرگانی میان اعضا به ۴ برابر افزایش یافت و در سال ۱۹۹۶ شیلی و بولیوی نیز با کشورهای مرکاسور پیمان تجارت آزاد امضا کردند. در سال ۱۹۹۱ گروه آند (کلمبیا، اکوادور، بولیوی، پرو و ونزوئلا) با هدف تشکیل یک بازار مشترک، در ظرف چند سال، قراردادی امضاء کردند.

---

1. *Regional Free-Trade.*
2. *North American Free Trade Agreement.*
3. *Common Market of the Southern Cone.*
4. *Mercosur*

در سال ۱۹۹۰ بازار مشترک دریای کارائیب (مستعمرات پیشین بریتانیا در هند غربی به علاوهٔ بلیز وگویان) تشکیل شد و در سال ۱۹۹۳، ۶کشور امریکای مرکزی با نزدیکی تدریجی به یکدیگر گام‌هایی به سوی تشکیل یک اتحادیهٔ گمرکی برداشتند. در آسیای جنوبی به سال ۱۹۹۱ کشورهای «آ.سه.آن»[1](۵۹) جهت ایجاد تجارت آزاد منطقه‌ای با یکدیگر به توافق رسیده و در سال ۱۹۹۳ به کاهش تعرفهٔ گمرکی مبادرت کردند.

در حال حاضر عضویت «سازمان توسعه و همکاری اقتصادی»، با عضویت در یک گروه بازنده ـ اجلاس «همکاری اقتصادی آسیا-اقیانوس آرام»[2] ـ تداخل کرده است. این اجلاس در سال ۱۹۸۹ با ۱۸ عضو تشکیل شد و در سال ۱۹۹۶-استرالیا،کانادا، شیلی، چین، هنگ کنگ، ژاپن، کرهٔ جنوبی، مکزیک، زلاندنو، پاپوآگینه‌نو، تایوان، ایالات متحدهٔ امریکا و کشورهای آ.سه.آن به آن پیوستند. ایالات متحده و بعضی از اعضای آپک سعی دارند اعضا را تشویق نمایند تا موانع گمرکی موجود در میان کشورهای عضو را کاهش دهند.

در مقیاس جهانی، موفقیت‌بزرگ در جهت کاهش عمدهٔ موانع تجاری در سال ۱۹۹۴ حاصل شد. در این سال طی مذاکرات پیچیده‌ای که (به دلیل برگزاری اولین دور مذاکرات در سال ۱۹۸۶ در اروگوئه) به «دور اروگوئه»[3] شهرت یافت، موافقتنامه‌ای امضا و سازمان تجارت جهانی نوینی[4] جانشین موافقتنامه عمومی تعرفه و بازرگانی (گات) مربوط به سال ۱۹۴۸ شد. در موافقتنامه ۱۹۹۴ مقرر شده‌بود تعرفه‌های گمرکی در سطح جهانی تا سقف ۴۰٪ کاهش یابد و همچنین موافقت شد امریکا، ژاپن و اروپا از پرداخت یارانه به محصولات کشاورزی خود که موجب محرومیت دیگر کشورها از دسترسی به بازارهای کشاورزی این کشورها می‌شود، و همچنین از مبادرت به دامپینگ که موجب ایجاد مازاد مصنوعی مواد غذایی می‌شود خودداری کنند. اما پرداخت یارانه و ایجاد موانع تجاری که اغلب چندان هم آشکار نیست ولی مؤثرتر از تعرفه است، ادامه یافت. دولت‌ها و لابی‌ها نیز مهارت زیادی در حفظ این یارانه‌ها و موانع تجاری از خود نشان دادند.

1. ASEAN
2. The Asia- Pacific Economic Co-operation (APEC)
3. Uruguay Round
4. General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)

۳. نفت

در دهۀ ۱۹۶۰ نفت و گاز طبیعی، جایگزین زغال سنگ به عنوان بزرگ‌ترین منبع تأمین‌کنندۀ انرژی صنایع شد. تولید نفت خام از ۲۷۵ میلیون تن در سال ۱۹۳۸، به ۱/۰۵ میلیارد تن در سال ۱۹۶۰، ۲/۲۷۵ میلیارد تن در سال ۱۹۷۰ و به ۳/۱ میلیارد تن در سال ۱۹۷۹ افزایش یافت. در این زمان صعود ناگهانی بهای نفت متوقف شد. در میان سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱ تولید جهانی نفت به میزان ۱۰٪ کاهش یافت. این واکنشی بود به افزایش سریع بهای نفت طی سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰. در هر دو مورد، افزایش بهای نفت به آشفتگی‌های خاورمیانه مربوط می‌شد.

افزایش بهای نفت سخت‌ترین ضربه را متوجه کشورهای فقیر واردکنندۀ نفت کرد. اما رکود و تورم نیز ضربات سختی به کشورهای صنعتی زد. در بسیاری از نقاط افزایش تقاضا برای انرژی متوقف شد و در برخی مناطق تقاضا کاهش یافت.

کاهش تقاضا به ویژه در مناطقی محسوس بود که مصرف‌کنندگان قادر بودند منابع انرژی دیگری را جایگزین نفت کنند.

درست پیش از وارد آمدن شوک‌های نفتی، الگوی تولید نفت به سرعت دگرگون شده بود. در سال ۱۹۶۰، امریکا ۳۴٪ و خاورمیانه ۲۵٪ از کل تولید جهانی نفت را در اختیار داشتند. نفت خاورمیانه به سهولت استخراج می‌شد در نتیجه بهای آن ارزان بود. تا سال ۱۹۷۰ تولید جهانی نفت در طول ۱۰ سال به دو برابر افزایش یافته بود که خاورمیانه و شمال افریقا ۴۰٪ و ایالات متحده ۲۱٪ تولید جهانی نفت را در اختیار داشتند. مصرف‌کنندگان اروپایی، ژاپن و به مقیاس کمتر امریکا به طوری فزاینده به نفت وارداتی از کشورهای عربی و ایران وابسته بودند.

«سازمان کشورهای صادرکنندۀ نفت»[1] اوپک در سال ۱۹۶۰ تأسیس شد و اعضای

1. *Organization of Petroleum Exporting Countries (OPEC)*

این سازمان تلاش‌هایی را آغاز کردند تا با کاهش تولید، بهای نفت را افزایش دهند (الجزایر، اکوادور، اندونزی، ایران، گابن، عراق، کویت، لیبی، نیجریه، قطر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و ونزوئلا اعضای فعلی اوپک هستند).

طی جنگ ۱۹۷۳ میان اعراب و اسراییل هنگامی که کشورهای عرب صادرات نفت به کشورهای غربی را قطع کردند، قدرت کشورهای صادرکننده به طور ناگهانی افزایش یافت. قیمت‌ها افزایش پیدا کرد، در حالی که در همان زمان به جز کشورهای صادرکنندهٔ نفت، اقتصاد سایر کشورها دچار رکود شد. دومین موج بزرگ افزایش بهای نفت در سال ۱۹۷۹ به وقوع پیوست. زمانی که صادرات نفت ایران به دلیل ناآرامی‌های اواخر حکومت شاه به شدت کاهش یافته بود(۴۶).

تا سال ۱۹۸۱ رکود حاصل از این شوک‌های نفتی موجب کاهش تقاضا شد. به حدی که بهای نفت شروع به کاهش کرد. در دههٔ ۱۹۸۰ جنگ ایران و عراق بر کل تولید جهانی نفت و یا بر بهای نفت تأثیر اندکی گذاشت. افزایش بهای نفت در دههٔ ۱۹۷۰ موجب تشویق اکتشاف و تولید نفت در کشورهای غیراوپک شد. از جمله در بریتانیا که منابع نفتی کشف شده در دریای شمال موجب شد تا این کشور کاملاً به یک کشور صادرکنندهٔ نفت تبدیل شود. در سال ۱۹۸۶ عربستان سعودی تصمیم گرفت تولید نفت خود را افزایش دهد. تا آن زمان عربستان در طول چندین سال تنها از $\frac{1}{3}$ ظرفیت تولید نفت خود استفاده می‌کرد. به دنبال این امر بهای نفت دچار افت شد. عربستان و دیگر تولیدکنندگان بزرگ نفت اوپک مشاهده کردند که راهبرد اوپک در افزایش بهای نفت همانند بوم رنگ عمل کرده و موجب پیدایش تولیدکنندگان رقیب شده و آنها با عقب‌گرد به گذشته، مجبور به تولید نفت ارزان قیمت شده‌اند. در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ بهای واقعی نفت حتی از میانهٔ دههٔ ۱۹۷۰ نیز ارزانتر بود.

در پی تصرف کویت توسط عراق در سال ۱۹۹۰ بهای نفت اندکی افزایش یافت. تا یک سال پس از اشغال کویت این کشور توان صدور نفت نداشت و به دلیل اعمال تحریم سازمان ملل متحد، عراق تا ۶ سال پس از تصرف کویت تنها مقادیر ناچیزی نفت صادر کرده است (تا سال ۱۹۹۶ عراق طرح سازمان ملل مبنی بر صدور محدود نفت و اختصاص بخشی از درآمد حاصله

جهت پرداخت خسارت به قربانیان جنگ را رد می‌کرد- ۴۷). بار دیگر افزایش تولید عربستان سعودی موجب پرشدن شکاف عرضه و تقاضای نفت در بازار جهانی شد. تقاضای جهانی برای نفت در سطح سال ۱۹۷۹ قرار داشت، این در حالی بود که روند تولید اضافه نفت مدت‌ها بود که پایان یافته تلقی می‌شد. در اوایل دهۀ ۱۹۹۰ تولید سالانۀ اوپک حدود ۱۳۰۰ میلیون تن تخمین زده می‌شد، سهم اوپک از کل تولید جهانی از ۵۵٪ به ۳۶٪ کاهش یافته بود اما پس از کاهش تولید نفت روسیه سهم اوپک به حدود ۴۰٪ تولید جهانی افزایش یافت.

نقشۀ صفحه بعد نشان دهندۀ کشورهای اوپک و دیگر تولیدکنندگان بزرگ نفت است. آلبانی، آنگولا، آذربایجان، بحرین، بولیوی، برونئی، میانمار، تونس، ترکیه، ترینیداد، کامرون، کلمبیا، کنگو، شیلی، ساحل عاج، سوریه، قزاقستان، عمان، پرو، رومانی، ویتنام و یمن در شمار تولیدکنندگان کوچک غیراوپک قرار گرفته‌اند(۷). برخی از تولیدکنندگان، خود از واردکنندگان عمده هستند. نمونۀ بارز آن ایالات متحده است که با وجود در اختیار داشتن ۸٪ تولید نفت جهان، ۲۵٪ کل نفت تولید شده در جهان را مصرف می‌کند.

در سال‌های اخیر اهمیت گاز طبیعی نیز روبه افزایش بوده است و در حال حاضر مقدار انرژی به دست آمده از کل گاز طبیعی تولیدشده در جهان معادل ۶۰٪ از کل تولید جهانی نفت است. تا دهۀ ۱۹۶۰ گاز طبیعی تنها از طریق خط لوله در داخل کشورهای صاحب منابع گاز به مصرف می‌رسید. امروزه خطوط لولۀ طولانی، گاز طبیعی را از روسیه به اروپای شرقی و پس از آن به اروپای غربی منتقل می‌کند و تانکرها، گاز طبیعی مایع را پس از عبور از مسیرهای طولانی دریایی به ویژه از استرالیا و اندونزی به ژاپن حمل می‌کنند.

تخمین زده می‌شود که ۴۰٪ منابع شناخته شدۀ گاز طبیعی در روسیه واقع شده است. همچنین حدود ۶۵٪ از منابع شناخته شدۀ نفت خام در خاورمیانه قرار دارد که در این میان عربستان سعودی به تنهایی با در اختیار داشتن ۲۵٪ ذخایر شناخته شدۀ نفت، بزرگترین دارندۀ منابع نفت خام است و کویت و عراق هریک با در اختیار داشتن ۱۰٪ از ذخایر شناخته شدۀ نفت به ترتیب پس از عربستان قرار گرفته‌اند.

۴. جغرافیای هسته‌ای

نیروگاه‌های هسته‌ای که ساختمان آنها از دهۀ ۱۹۵۰ آغاز شده است، هم اکنون ۱۷٪ انرژی برق جهان را تولید می‌کنند (در مجموع عرضه‌کنندۀ ۵٪ کل انرژی مصرفی جهان). در برخی از کشورها نیروگاه‌های هسته‌ای سهم مهمی از الکتریستۀ مصرفی در آن کشورها را تولید می‌کنند: در فرانسه ۷۵٪، مجارستان ۵۰٪، سوئد ۴۵٪، ژاپن ۳۰٪.

تمام این نیرو از اورانیوم به دست می‌آید (جهت استفاده از عناصر سبک‌تر، تحت کنترل درآوردن روند شکاف هسته‌های اتم ضروری است، که هنوز با وجود صرف سالیانه یک میلیارد دلار در طرح‌های تحقیقاتی، این مهم میسر نشده است). اورانیوم در نقاط مختلف جهان وجود دارد ولی امریکا، استرالیا، کانادا، نیجر و روسیه بیشترین ذخایر قابل بهره‌برداری را در اختیار دارند. ایالات متحدۀ امریکا، استرالیا، کانادا، فرانسه، نامیبیا، نیجر، روسیه، افریقای جنوبی و ازبکستان، به ترتیب عمده‌ترین تولیدکنندگان اورانیوم جهان می‌باشند.

در برخی از کشورها دربارۀ استفاده و یا عدم استفاده از انرژی هسته‌ای مباحثۀ شدیدی صورت گرفته است. هواداران توسعۀ کاربرد انرژی اتمی خاطر نشان می‌کنند زغال سنگ و نفت موجب آلودگی هوا و محیط زیست شده و از این طریق ممکن است باعث افزایش دمای کرۀ زمین شود. در عین حال منابع انرژی فسیلی با گذشت زمان پایان خواهند یافت(۱). مخالفان کاربرد انرژی هسته‌ای بر خطرات کاربرد این نوع انرژی تأکید می‌کنند: وقوع انفجار در نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل در اکراین در سال ۱۹۸۶(۱۸). پخش مواد رادیو اکتیو در سرتاسر اروپا، کاهش بهای نفت و زغال سنگ و کاهش جاذبۀ انرژی اتمی در دهۀ ۱۹۸۰ و اوایل دهۀ ۱۹۹۰ و در نهایت عدم حل مشکل چگونگی دفع زباله‌های اتمی مسائلی هستند که مخالفان جهت محدود کردن کاربرد انرژی اتمی از آنها یاد می‌کنند.

همچنین ترس ممتدی در سطح جهان نسبت به گسترش سلاح‌های هسته‌ای وجود دارد. از زمانی که چین در سال ۱۹۶۴ نخستین انفجار هسته‌ای خود را آزمایش کرد، پنج کشور

ایالات متحدهٔ امریکا، بریتانیا، چین، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی به طور رسمی دارای تسلیحات هسته‌ای می‌باشند. در سال ۱۹۶۸ «قرارداد عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای»[۱] (NPT) به منظور جلوگیری از توسعهٔ «باشگاه هسته‌ای»[۲] امضا شد. اعضای باشگاه متعهد شدند هیچ‌گونه کمکی به کشورهای غیرعضو درجهت دسترسی به سلاح‌های اتمی ارائه نکنند. هریک از امضاکنندگان بعدی قرارداد در صورتی که دارای نیروگاه اتمی باشند، برای جلوگیری از استحصال مواد مورد استفاده در ساختن سلاح‌های اتمی، متعهد می‌شوند به بازرسان سازمان بین‌المللی انرژی اتمی اجازه دهند از تأسیسات اتمی آنها به طور منظم بازدید کنند. پلوتونیوم، فراورده‌ای است که از هر نیروگاه اتمی قابل تولید است. این عنصر پس از انجام مراحل پیچیده‌ای بر روی آن در ساختن بمب اتمی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. با استفاده از اورانیوم غنی شده نیز می‌توان بمب اتمی ساخت. با این حال استفاده از هر دو روش یاد شده مستلزم ایجاد تأسیسات ویژه است. تا سال ۱۹۹۶ بیشتر کشورهایی که دارای فن‌آوری پیشرفتهٔ هسته‌ای بودند، پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را امضاکرده و توصیه‌های امنیتی و حفاظتی سازمان بین‌المللی انرژی اتمی را پذیرفته‌اند. چین و فرانسه نیز پس از سال‌ها مقاومت سرانجام پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را پذیرفتند. آرژانتین، برزیل، افریقای جنوبی از تلاش‌های خود در جهت دست‌یابی به بمب هسته‌ای دست‌کشیدند. در سال ۱۹۹۲ آرژانتین و برزیل پیمان «تلاتلولکو»[۳] را پذیرفتند(۷۲). ولی هنوز در مورد کشورهایی که در آستانهٔ دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای هستند نگرانی‌هایی وجود دارد.

در سال ۱۹۹۶ هند، اسراییل، پاکستان از پذیرش پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای امتناع کردند (با وجود اینکه به طور رسمی عدم پذیرش پیمان را انکار می‌کنند)، صاحب‌نظران عقیده دارند که ۳ کشور فوق پیشرفت‌های زیادی در جهت دست‌یابی به زراد خانهٔ هسته‌ای انجام دادند. هند در سال ۱۹۷۴ اولین انفجار هسته‌ای خود را آزمایش کرده است، این در حالی است که مقامات هندی همواره بر مقاصد صلح‌آمیز آزمایش‌های هسته‌ای کشورشان تأکید می‌کنند. هنوز به طور کامل مشخص نیست که پاکستان و اسراییل انفجارهای

1. *Nuclear Proliferation Treaty*
2. *Nuclear Club*
3. *Tlatelolco*

هسته‌ای موفقیت‌آمیز را انجام داده‌اند یا خیر اما تصور می‌شود که این دو کشور به طور کامل به فن‌آوری مراحل ساخت بمب هسته‌ای دست یافته‌اند.[1]

عراق و کرهٔ شمالی دو کشوری هستند که پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را امضا کرده‌اند، اما به بازرسان سازمان بین‌المللی انرژی اتمی اجازه نداده‌اند به طور کامل از تأسیسات هسته‌ای آن کشورها بازدید کنند. از سال ۱۹۹۱ به این سو کمیسیونی تحت نظارت سازمان ملل متحد امکانات و تسلیحات عراق در زمینهٔ ساخت سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک را منهدم کرده است(۴۷).

کرهٔ شمالی پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای را در سال ۱۹۸۵ امضا کرد، اما در سال ۱۹۹۳ از آن خارج شد، سپس بار دیگر پیمان را پذیرفت، ولی در سال ۱۹۹۶ موانع و مشکلاتی بر سر پذیرش بازرسان سازمان بین‌المللی انرژی اتمی ایجاد کرد.

فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ تعداد کشورهای عضو باشگاه هسته‌ای را موقتاً به ۸ کشور افزایش داد: تعدادی از سلاح‌های هسته‌ای شوروی پیشین در روسیه سفید، قزاقستان و اوکراین قرار داشت. تا سال ۱۹۹۶ با کمک‌های مالی و فنی ایالات متحده کلیهٔ کلاهک‌های هسته‌ای موجود در سه کشور فوق به روسیه انتقال یافت.

در کنفرانسهای دوره‌ای پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، اعضای باشگاه هسته‌ای مکرراً هشدار داده‌اند که در صورت عدم پایبندی اعضا به تعهدهای خود مبنی بر قطع انجام «گسترش عمودی»[2] سلاح‌های هسته‌ای به عنوان یک اقدام پیش‌گیرانه، سیستم عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای فرو خواهد پاشید. اما امضای قراردادی در سال ۱۹۶۳ آزمایش‌های زیرزمینی به امریکا، بریتانیا و روسیه محدود شد (آزمایش‌های فرانسه از سال ۱۹۷۴ و چین از سال ۱۹۸۰ زیرزمینی بود). سرانجام قرارداد جامع منع آزمایش‌های هسته‌ای در سال ۱۹۹۶ منعقد شد و ۸۰ کشور از جمله ایالات متحدهٔ امریکا، بریتانیا، چین، فرانسه و روسیه این قرارداد را امضا کردند.

---

۱. *پاکستان در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۹۸ اقدام به آزمایش بمب‌های هسته‌ای کرد. (م).*

2. *Vertical Prolifration*

۵. دامنه گسترده جنگ

تسلیحات هسته‌ای طبیعتاً موجد ترس است. از زمان تأثیرگذاری این تسلیحات بر امور جهان در طول نیم قرن گذشته، وجود این تسلیحات تنها موجب ضرر و زیان نبوده است. دو بمب هسته‌ای پرتاب شده بر روی ژاپن در سال ۱۹۴۵ در مقابل کشتار بسیاری که بر جای گذاشت، جان انسان‌های زیادی (به ویژه در ژاپن) را نجات داد. این دو بمب، نظامیان حاکم در ژاپن را وادار ساخت طرح‌های خود مبنی بر ادامهٔ جنگ علیه قوای در حال تهاجم متفقین تا آخرین زن و کودک را رها سازند و در حقیقت کاربرد این دو بمب تنها وسیلهٔ پایان دادن به پیکار شش ساله جنگ جهانی [دوم] (۱۹۳۹-۱۹۴۵) و آزادسازی سرزمین‌های تحت اشغال نیروهای ژاپنی بود. در دهه‌های بعدی در چندین مقطع بحرانی، تنها ترس و وحشت از قدرت ویران‌کنندهٔ سلاح‌های هسته‌ای موجب جلوگیری از تشدید رویارویی شرق و غرب در زمینه گسترش این سلاح‌ها و تبدیل آن به یک جنگ تمام عیار شده است.

اما تلاش دو ابرقدرت بر حفظ یک موازنهٔ هسته‌ای شکننده به همراه ایجاد زرادخانه‌های هسته‌ای کوچکتر در بریتانیا، چین و فرانسه بار سنگینی را با صف‌آرایی عظیم و غیرقابل تصور سلاح‌های نیرومند و جدید بر جهانیان تحمیل کرد و مفهوم قدیمی جنگ کاملاً دگرگون شد. به جای آرایش نیروها در سرتاسر یک جبهه، امروزه با شلیک موشک‌های هسته‌ای می‌توان دشمن را هزاران کیلومتر دورتر نابود کرد.

طی دههٔ ۱۹۶۰ اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحدهٔ امریکا اقدام به توسعه و گسترش «موشک‌های قاره‌پیمای بالستیک»[1] کردند. این موشک‌ها با برد ۶ هزار مایل این امکان را به دو ابرقدرت می‌داد تا با استفاده از فضای قطب شمال، عمق خاک طرف مقابل را

1. *Inter-Continental Ballistic Missiles*

هدف قرار دهند(۷۵). هر دو ابرقدرت زیر دریایی‌های مسلح به موشک‌های اتمی را وارد اقیانوس‌ها نمودند (فرانسه و بریتانیا نیز به دنبال امریکا و شوروی اقدام به چنین‌کاری کردند. زرادخانهٔ اتحاد جماهیر شوروی شامل موشک‌های بالستیک میان برد می‌شد که می‌توانستند اهداف مورد نظر در اروپای غربی، چین یا ژاپن را نابود کنند (در دههٔ ۱۹۸۰ موشک‌هایی که قادرند با سرعت یک گلولهٔ تفنگ حرکت کنند، ساخته شد) ایالات متحدهٔ امریکا اقدام به ساخت موشک کروز- نوع تکامل‌یافتهٔ موشک‌های V-I ساخت آلمان که در حمله به لندن در سال ۱۹۴۴ مورد استفاده قرار گرفت- نمود. موشک‌های کروز قادرند با کمک نقشه‌هایی که در حافظه رایانه‌ای آن تعبیه شده است، هدف خود را بیابند.

در سال ۱۹۸۵ با به قدرت رسیدن میخاییل گورباچف رهبران جدید اتحاد جماهیر شوروی تنها راه نجات اقتصاد بیمار این کشور را رهاکردن مسابقهٔ تسلیحاتی دانستند. مسابقهٔ تسلیحاتی شرق و غرب، بار سنگین را بر دوش شوروی قرار داده بود. در اولین گام جهت خلع سلاح میان شرق و غرب، قرار داد «نیروهای هسته‌ای میان برد»[1] در سال ۱۹۸۷ به امضای طرفین رسید. در این قرارداد دو ابرقدرت متعهد شدند دو هزار و ششصد موشک میان برد را نابود کنند. در قرارداد «نیروهای متعارف در اروپا»[2] در سال ۱۹۹۰، بیست و دو کشور عضو ناتو و ورشو(۱۰) موافقت کردند نیروهای متعارف خود را به‌گونه‌ای کاهش دهند که تعداد نیروهای متعارف دو پیمان از اقیانوس اطلس تا کوه های اورال برابر گردد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیمان ورشو قرارداد مذکور را نیازمند بازبینی نمود؛ اما ماهیت اصلی قرارداد کماکان حفظ شده است. به دنبال امضای «استارت-۱»[3] (کاهش سلاح‌های راهبردی) امریکا و شوروی متعهد شدند تا سال دو هزار و یک تعداد موشک‌های راهبردی و بمب‌افکن‌های دوربرد خود را تا سقف ۶۵۰۰ فروند برای هر طرف، کاهش دهند. «استارت-۲» در سال ۱۹۹۶ فراهم‌کنندهٔ زمینهٔ لازم برای مراحل بعدی کاهش سلاح‌های راهبردی بود که به دلیل مطرح

1. *Intermediate- range Nuclear Forces (INF).*
2. *Conventional Forces in Europe (CFE).*
3. *Strategic Arms Reduction Talks (START).*

شدن طرح گسترش ناتو به شرق اروپا(۱۱) پارلمان روسیه از تصویب آن خودداری می‌کرد. با این حال دو ابرقدرت تعهدات پذیرفته شده در استارت-۱ را اجرا کرده و علاوه بر آن هزاران کلاهک هسته‌ای اضافی را نیز خنثی کردند.

در حالی که سرانجام، زرادخانهٔ عظیم قدرت‌های هسته‌ای در حال کاهش بود، توجهات به افزایش تعداد موشک‌های موجود در کشورهای جهان سوم جلب شد(۷). عراق طی جنگ‌های اول و دوم خلیج [فارس] با استفاده از موشک‌های بالستیک تهران، تل‌آویو و ریاض را هدف قرار داد(۴۷). در سال ۱۹۹۶ تخمین زده می‌شد حدود ۳۰ کشور جهان سوم از جمله الجزایر، ایران، هند، لیبی، سوریه و پاکستان دارای موشک‌های بالستیک باشند. در مورد کرهٔ شمالی نگرانی ویژه‌ای وجود دارد. این نگرانی نه به دلیل پنهان کاری و غیرقابل پیش‌بینی بودن رهبران کرهٔ شمالی، بلکه به خاطر در اختیار داشتن موشک‌هایی با برد ۷۰۰ کیلومتر است که با انجام برخی تغییرات [فنی] برد آنها به ۲۵۰۰ کیلومتر افزایش یافته است. گزارش‌هایی در دست است مبنی بر این که ایران و لیبی برای خرید موشک‌های فوق ابراز تمایل کرده‌اند.[۱] کرهٔ شمالی همزمان با در اختیار داشتن چنین موشک‌هایی جهت دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای در تلاش است (۵۸و۴). اگرچه تعداد کشورهای دارنده موشک‌های بالستیک که در آستانهٔ دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای هستند، اندک است، اما نگرانی در مورد آنها کاهش نیافته است. در جریان جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ نگرانی‌های فزاینده‌ای وجود داشت که عراق با بهبود موشک‌های بالستیک خود آنها را قادر به حمل کلاهک‌های شیمیایی و میکروبی کرده باشد.

۱. منبع این گزارش‌ها و ادّعاها مشخص نشده است (م).

۶. حقوق دریاها

«$\frac{۷}{۱۰}$» مساحت کره زمین توسط «هفت دریا» پوشیده شده است. تا چندی پیش تقریباً تمام این منطقهٔ وسیع، تحت حاکمیت هیچ واحد ملی نبود. بیشتر کشورهای دارای ساحل، مدعی کنترل آب‌های سرزمینی به پهنای تنها ۳ مایل دریایی از خط مبدأ ساحلی بوده‌اند (هر ۱۰۰ مایل دریایی معادل ۱۱۵ مایل زمینی یا ۱۸۵ کیلومتر است). اما با افزایش جمعیت و نیازهای صنعتی و افزایش تقاضا برای ماهیگیری و نفت برخی از کشورها ادعای حاکمیت بر بخش بزرگتری از دریاها را مطرح کردند و منازعه بر سر حقوق ماهیگیری و حق بهره‌برداری از منابع نفت دریاها امری عادی قلمداد شد. «کنفرانس‌های سازمان ملل در مورد حقوق دریاها»[1] در سال ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰ نتوانست کمک چندانی به حل مشکلات موجود نماید. با این حال در کنفرانس ۱۹۵۸ یک کنوانسیون در مورد «فلات قاره»[2] (منطقهٔ نسبتاً کم عمق دریا در مجاورت ساحل) به تصویب رسید. مسأله تقسیم فلات قارهٔ دریای شمال میان کشورهای ساحلی و استفاده از منابع نفت و گاز کف آن تأثیر مستقیم و مهمی در چگونگی تدوین مواد این کنوانسیون داشت.

مذاکرات مربوط به سومین کنفرانس حقوق دریاها از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۲ ادامه داشت و به طور کامل یک سلسله قواعد کامل و جدیدی در زمینهٔ حقوق دریاها تدوین شد. در این قواعد جدید حداکثر پهنای دریای سرزمینی از خط مبدأ ۱۲ مایل تعیین شد. همچنین یک منطقهٔ «انحصاری اقتصادی»[3] با حداکثر پهنای دویست مایل دریایی از خط مبدأ دریای سرزمینی به رسمیت شناخته شد که کشور ساحلی دارای حق انحصاری ماهیگیری و بهره‌برداری از منابع کف دریا در این منطقه می‌باشد. به این ترتیب $\frac{۱}{۳}$ از کل مساحت آب‌های کرهٔ زمین تحت حاکمیت کشورهای ساحلی در آمده است. حتی یک کشور جزیره‌ای کوچک

1. United Nations Conferences on the Law of the Sea (UNCLOS)
2. Continental Shelf.
3. Exclucive Economic Zone (EEZ)

می‌تواند بر منطقه‌ای به وسعت ۱۳۰ هزار مایل مربع اعمال حاکمیت نماید.

هنگامی که مناطق دریایی دو یا چند کشور بر روی هم قرار گیرند و در حد فاصلهٔ منطقهٔ دریایی دو کشور دریای آزاد نباشد، خط میانه که فاصلهٔ آن از دو ساحل به یک اندازه می‌باشد تعیین‌کنندهٔ مرز دریایی دو کشور خواهد بود.

حق آزادی کشتیرانی در منطقهٔ انحصاری اقتصادی و در تنگه‌های بین‌المللی حتی در جاهایی که این تنگه‌ها کاملاً در محدودهٔ آب‌های سرزمینی قرار می‌گیرد، پذیرفته شده است. (برای مثال: «تنگهٔ دور»[1] میان بریتانیا و فرانسه ۲۱ مایل عرض دارد، اگر حد خارجی دریای سرزمینی هریک از دو کشور ۱۲ مایل باشد، کل سطح تنگه، تحت پوشش آب‌های سرزمینی فرانسه و بریتانیا قرار می‌گیرد). قوانین جدید تغییری در قوانین ویژهٔ حاکم بر تنگه‌های ترکیه (بسفر و داردانل)، کانال سوئز و پاناما ایجاد نکردند. قوانین تصویب شده در کنفرانس سوم حقوق دریاها زمانی قابل اجرا بود که به تصویب حداقل ۶۰ کشور برسد و این امر تا سال ۱۹۹۴ میسر نشد. در این سال قوانین فوق لازم‌الاجرا شد. یکی از دلایل تأخیر در لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون سوم حقوق دریاها اختلافات طولانی بر سر مواد کنوانسیون دربارهٔ آیندهٔ بهره‌برداری از معادن کف دریا بود. ایالات متحدهٔ امریکا و آلمان به مواد مربوط به چگونگی بهره‌برداری از معادن کف دریا اعتراض داشتند، زیرا معتقد بودند مواد مذکور در حقیقت به جای کمک به کشورهای پیشگام استفاده کننده از روش‌های نو در استخراج معادن اعماق دریا آنها را مستلزم مجازات می‌کند، سرانجام ضمائمی جهت الحاق به مواد اصلی به تصویب رسید.

مدت‌ها پیش از سال ۱۹۹۴ بسیاری از کشورها پیش از آنکه قواعد مربوط به سومین کنوانسیون حقوق دریاها تدوین گردد، اقدام به اعمال حاکمیت بر منطقهٔ انحصاری اقتصادی خود نمودند که موجب بروز منازعات بسیاری در روابط بین‌المللی شد. در برخی از موارد، اختلافات قدیمی که برای مدت‌های طولانی مسکوت مانده بود بار دیگر از نو زنده شد، منازعه بر سر جزایر کوچکی که تا پیش از این اهمیت چندانی نداشتند به دلیل اینکه براساس قوانین جدید دارای مناطق انحصاری اقتصادی و فلات قارهٔ وسیع می‌شدند بار دیگر تشدید شد.

1. *Dover*

نمونهٔ کلاسیک این منازعات ادعای آرژانتین در «آبراه بیگل»[1] در قلمرو شیلی و جنگ با انگلستان بر سر مالکیت «جزایر مالویناس»[2] (فالکند) در سال ۱۹۸۲ می‌باشد(۷۳).

از طریق تدوین قوانین جدید، دولت‌های جهان از سقوط کلی حقوق دریاها و به هرج و مرج کشیده شدن آن، جلوگیری کردند. آنها الزاماً مانع از سقوط حقوق ماهیگیری جهانی نشدند. نگاهی به میزان صید ماهی در جهان در میان سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ افزایشی معادل ۵ برابر را نشان می‌دهد. در سال ۱۹۹۵ سازمان کشاورزی و غذایی ملل متحد (فائو) نسبت به بهره‌برداری و صید بیش از حد ماهی در جهان هشدار داد. این سازمان خاطر نشان ساخت ۹ منطقه از کل ۱۷ منطقهٔ ماهیگیری عمدهٔ جهان با یک اضافه صید بحرانی مواجه است و ۴ منطقهٔ دیگر نیز سرنوشتی همانند ۹ منطقهٔ پیش خواهند داشت.

$\frac{۹}{۱۰}$ ذخایر ماهی جهان در مناطقی قرار دارند که فاصلهٔ آنها کمتر از ۲۰۰ مایل از ساحل می‌باشد. حال که کشورهای ساحلی جهت کنترل منطقهٔ انحصاری اقتصادی خود قدرت کامل در اختیار دارند، بایستی قادر به حفظ و نگهداری ذخایر ماهی این مناطق نیز باشند. ولی در عمل بسیاری از کشورها در عین حال که مانع فعالیت صیادان بیگانه در منطقهٔ انحصاری اقتصادی خود می‌شوند قادر به جلوگیری از صید بیش از حد ناوگان صیادی داخلی کشور خود نیستند و در واقع با اعطای یارانه، حتی صید ماهی را نیز تشویق می‌کنند. برخی از کشورهای کوچک، امتیاز انحصاری شیلات و ماهیگیری در منطقهٔ انحصاری اقتصادی خود را به کشورهای بزرگ می‌فروشند. کشورهای گیرندهٔ امتیاز نیز بدون توجه به حفظ و نگهداری ذخایر ماهی اقدام به صید بی‌رویه می‌کنند. در حال حاضر منازعات شدیدی در مورد تعیین وضعیت دقیق شناورهای ماهیگیری در نزدیکی محدودهٔ ۲۰۰ مایلی منطقهٔ انحصاری اقتصادی در جریان است، به ویژه زمانی که شناورهای صیادی به دستگاه‌های صید انبوه مجهز باشند. در سال ۱۹۹۶ ایرلند کشتی‌های صیادی ژاپن را متهم نمود که با گستردن تورهای ماهیگیری به طول ۷۰ مایل به محدودهٔ ۲۰۰ مایلی منطقهٔ انحصاری اقتصادی ایرلند وارد شده‌اند.

۱. *Beagle*

2. *Malvinas (Falkland)*

۷. پایان تقسیم دنیا به سه جهان

در اوایل ۱۹۹۰ دیگر جهان همانند دورهٔ «سزار گل»[1] به ۳ بخش تقسیم نمی‌شد. آن تقسیم‌بندی در میان سال‌های اواخر دههٔ ۱۹۴۰ تا دههٔ ۱۹۶۰ شکل گرفته بود، اتحاد جماهیر شوروی باکشیدن پردهٔ آهنین، مناطق تحت نفوذ خود را در اروپای شرقی در یک حصار محکم محصور کرده بود و با دادن دست اتحاد به چین که جنگ داخلی موجب حاکمیت کمونیست‌ها در آن شده بود، بلوک شرق غیرقابل نفوذی را پدید آورده بود. وحشت از توان نظامی اتحاد جماهیر شوروی موجب شد بیشتر کشورهای اروپای غربی به همراه ایالات متحدهٔ امریکا و کانادا بزرگترین اتحادیهٔ زمان صلح را تا آن زمان تشکیل دهند. این اتحادیه به اضافهٔ چند کشور بی‌طرف، تشکیل دهندهٔ بلوک غرب بوده‌اند. بلوک غرب یک مجموعهٔ به هم پیوسته همانند بلوک شرق نبود، بلکه گروهی از کشورها بودند که تحت فشارها و تهدیدهای جدیدی با یکدیگر تشکیل یک اتحادیه را داده بودند. در همین میان، روند استعمارزدایی در افریقا و آسیا (۲۷) کشورهای مستقل جدیدی را پدید آورده بود که منافع اساسی آنها موجب شکل‌گیری «جنوب» یا جهان سوم شد. مسائل مربوط به شرق و غرب کمتر مورد توجه و علاقهٔ رهبران این کشورها بود. در حقیقت در دورهٔ مورد نظر و از دیدگاه کشورهای جهان سوم تنها دو جهان وجود داشت: جنوب و شمال.

این واژه‌ها از لحاظ جغرافیایی چندان دقیق نبودند. ژاپن یک کشور غربی در نظر گرفته شده بود و استرالیا و نیوزیلند نیز در زمره کشورهای شمال شناخته شده بودند، چین ممکن بود جزء شرق یا جنوب محسوب شود. اما حقیقت این بود که سرزمین‌های شمال خواه در شرق باشند یا در غرب بیشترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان را در اختیار داشتند، کشورهای

1. *Caesars' Gual*

جنوب از لحاظ اقتصادی فقیر بوده و درگیر مشکلات کشورهای تازه‌استقلال یافته (از جمله درگیری‌های محلی) بودند و تمایل چندانی به شرکت در منازعات مربوط به شرق و غرب نداشتند. این عدم تمایل در تشکیل جنبش عدم تعهد متجلی شد، این جنبش در سال ۱۹۶۱ در بلگراد شکل گرفت و سرانجام ۱۱۳ کشور عضویت آن را پذیرفتند.

البته برخی از اعضای جنبش عدم تعهد به طور واقعی غیرمتعهد نبوده‌اند. این کشورها هم از اتحاد جماهیر شوروی و هم از بلوک غرب کمک‌های اقتصادی دریافت کرده و هم دارای روابط دفاعی با یکی از دو بلوک بودند. پس از بروز شکاف میان اتحاد جماهیر شوروی و چین در دهۀ ۱۹۶۰ وضعیت بلوک بندی جهان پیچیده‌تر شد. شوک نفتی اوایل دهۀ ۱۹۷۰ (۳) موجب ایجادگروه‌بندی‌های جدید در میان کشورهای جهان سوم شد. برخی از آنها ثروتمندتر و برخی فقیرتر شدند، پس از آن شکاف میان کشورهایی با رشد اقتصادی سریع در مقایسه باکشورهای بدون رشد اقتصادی، عمیق‌تر شد. اما الگوی کلی سه جهانی، تا زمان خارج شدن اروپای شرقی از یوغ اتحاد جماهیر شوروی و سرانجام فروپاشی خود اتحاد جماهیر شوروی ثابت باقی ماند.

حاکمیت نظام کمونیستی در چین، کرۀ شمالی، ویتنام، لائوس، کامبوج، کوبا، و بعضی قسمتهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق ادامه یافت. تا بدان حد که می‌توان گفت: هنوز سه جهان وجود داشت یا شاید دو جهان و نیم. نشانه‌هایی دال بر تمایلاتی برای تجدید سازمان اتحاد جماهیر شوروی (یا بیشتر بخش‌های آن) البته به شکل محتوایی نه ظاهری، وجود داشت. ولی در اوایل دهۀ ۱۹۹۰ دگرگونی‌هایی در بلوک شـرق روی داد و ساختارهای اقتصادی آزاد شدند و به دنبال آن مرزها به روی جهانیان باز شد. شرق و غرب دیگر دو اردوگاه رقیب نبودند که در پی حفظ موازنۀ نظامی و دفاع از سیستم‌های دفاعی و سیاسی در مقابل طرف مقابل باشند. وقتی که تضاد میان دو بلوک رقیب ناپدید شد، عوامل و پارامترهای ملی بیش از پارامترهای ایدئولوژیک مورد تأکید قرار گرفت. برای مثال: هنگامی که جنگ داخلی در یوگسلاوی پیشین آغاز شد، روسیه، با حرکت کشورهای غربی جهت مهار صرب‌ها مخالفت کرد. علت عمدۀ این مخالفت، حمایت تاریخی روسیه از صربستان بوده است.

عوامل ناسیونالیستی که موجب تسریع فروپاشی بلوک شرق شد، باعث توجه بیشتر بلوک غرب و کشورهای جنوب به مسائل ناسیونالیستی شد.

کشورهای غربی نیاز کمتری جهت حفظ اتحاد با یکدیگر احساس نموده‌اند، عدم اتفاق نظر در مورد مسأله یوگسلاوی، کوبا، ایران و لیبی، آیندهٔ اتحادیه اروپایی و مسأله پذیرش درخواست کشورهای اروپای شرقی جهت ورود به اتحادیهٔ اروپایی یا ناتو همگی حکایت از بروز اختلاف نظر در میان متحدین غربی بود. در جهان سوم، از میان رفتن کمک‌های اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک شوروی موجب سقوط برخی از حاکمان مورد حمایت بلوک شرق و تغییر جهت‌گیرهای سیاسی برخی دیگر شد. برخی از رژیم‌های سیاسی که جهت مقابله با شوروی برای کسب حمایت ایالات متحدهٔ امریکا حساب بلند مدتی باز کرده بودند با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دریافتند ایالات متحده امریکا تمایلی به ایفای نقش گذشته توسط آنها ندارد و ایفای نقش‌های جدیدی از سوی آنها را انتظار دارد. در جهان سوم همچنین کشورهایی که سعی می‌کردند از رقابت شرق و غرب به نفع خود بهره‌برداری کنند، این موضوع را درک کردند که زمان این بازی پایان پذیرفته است. چارچوب سه جهانی با وجود محدودیت‌ها و شناخته شده بودن قواعد بازی در آن محو شده بود.

۸. سازمان ملل متحد

امروزه بیش از ۱۸۰ کشور مستقل (دارای حاکمیت) در جهان وجود دارد، ۷۰ سال پیش تنها ۷۰ کشور مستقل در جهان وجود داشت. بسیاری از امپراتوری‌ها فروپاشیدند که نمونهٔ اخیر آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود. ملت‌ها و اقوامی که اجزای یک امپراتوری را تشکیل می‌دادند، ممکن بود دچار اختلافات و گاهی هم با یکدیگر وارد جنگ شوند (برای مثال ارمنستان و آذربایجان، هند و پاکستان، قبرس و مولداوی و روآندا). به این ترتیب با افزایش تعداد واحدهای سیاسی احتمال وقوع جنگ نیز میان آنها افزایش یافت.

ملی‌گرایی به صورت یک نیروی فائقه در آمده است. ولی انترناسیونالیسم نیز توسعهٔ بسیاری یافته است. عمر سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین‌الملل که پس از جنگ دوم جهانی به وجود آمدند دو برابر طول عمر سلف آنها، جامعهٔ ملل بوده است.

ایالات متحدهٔ امریکا هرگز به عضویت جامعهٔ ملل در نیامد. آلمان و روسیه نیز مدت زمان چندانی عضو آن نبودند اما امروزه تنها چند کشور ویژه از جمله سوییس و تایوان عضو سازمان ملل متحد نیستند. خانوادهٔ سازمان ملل متحد از طریق سازمان‌های تخصصی دربارهٔ موضوعاتی نظیر تجارت، غذا، هوانوردی، آوارگان، موادمخدر و بهداشت فعالیت می‌کنند. کارکرد اصلی سازمان ملل متحد ایجاد ابزارهایی است که کشورها با استفاده از این ابزارها از جنگ‌ها دوری جویند یا دست‌کم اثر جنگ‌ها را به حداقل برسانند. فشارهای دیپلماتیک یا دیگر فشارها نظیر مجازات‌های اقتصادی گاهی مثمرثمر واقع می‌شدند؛ اما تجربیات جدید حاصل نیم قرن فعالیت سازمان ملل متحد، نشانگر ضرورت استفاده از نیروی نظامی در عملیات حفظ صلح می‌باشد. زیرا تجربه نشان داده که صلح بسیار گرانبهاتر و مهم‌تر از آن است که حفظ آن به تنهایی از عهدهٔ غیرنظامیان برآید.

از اواخر دهۀ ۱۹۸۰ تعداد عملیات‌های حفظ صلح با شرکت نیروهای نظامی افزایش یافت. بهبود روابط میان قدرت‌های بزرگ موجب شده است تا طرح‌های عملیاتی ارائه شده در سازمان ملل متحد، کمتر با وتوی یک یا چند عضو دائمی شورای امنیت مواجه شوند. نگرانی بعدی، در مورد جنگ‌های داخلی است که در سال‌های اخیر تعداد آن روند روزافزونی داشته است.

مؤسسان سازمان ملل متحد این سازمان را برای متوقف کردن آتش جنگ‌ها میان کشورها طراحی نموده بودند نه درگیری‌ها و جنگ‌های داخلی کشورها. در آن زمان جدا نمودن این دو نوع جنگ مشکل بود. در چند جنگ داخلی (برای مثال در یونان ۱۹۴۵-۱۹۴۸ یا آنگولا ۱۹۷۵-۱۹۹۱) کشورهای خارجی مداخله نمودند، در مواردی نیز خطر گسترش جنگ به کشورهای هم‌جوار وجود داشت (قبرس ۱۹۶۱-۱۹۶۴). اما جنگ سومالی در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۵ کاملاً یک جنگ داخلی بود و هیچ‌کاری برای توقف یا محدودکردن دامنۀ جنگ حتی با برحذر داشتن دیگر کشورها از مداخله در امور داخلی سومالی، قابل انجام نبود (سومالی نیز نمی‌توانست جنگ را پایان دهد چراکه اساساً حکومتی در سومالی وجود نداشت) تجربیاتی نظیر جنگ داخلی سومالی در اواسط دهۀ ۱۹۹۰ هشداری بود به اعضای سازمان ملل متحد تا با احتیاط بیشتری تلاش‌های خود را جهت پایان دادن به جنگ‌های داخلی سازماندهی کنند.

از زمان تأسیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ تنها در یک مورد یکی از اعضای این سازمان با تهاجم به عضوی دیگر، آن را ضمیمه خاک خودکرده است: تصرف کویت توسط عراق در سال ۱۹۹۰. لجاجت بیش از حد عراق انجام هرگونه مذاکره جهت رسیدن به راه حل مسالمت‌آمیز با عقب‌نشینی تحت نظارت هیأت ناظر یا نیروهای سازمان ملل متحد را غیرممکن ساخته بود. نیروهای تحت رهبری امریکا، نیروهای سازمان ملل متحد نبودند، ولی توافق بین‌المللی دربارۀ ضرورت عملیات نظامی به حدی بود که شورای امنیت مجوز لازم جهت انجام عملیات نظامی را صادر نمود.

جدول شماره ـ ۱ عملیات‌های جدول شماره ـ ۱ انجام شده توسط نیروهای سازمان ملل متحد.

* توجه: عدد داخل پرانتز معرف سرفصلی است که در این کتاب در مورد آن عملیات مطالب نوشته شده است.

عملیات‌های پایان یافته تا پیش از ۱۹۸۵
۱. کنگو (زئیر) (۳۲) ۲. مصر و اسراییل (۴۲) ۳. کره (۵۸) ۴. ایریان غربی (۶۳) ۵. یمن (۴۵)
عملیات‌های در حال انجام در سال ۱۹۸۵
۱. قبرس (۲۹) ۲. لبنان و اسراییل (۴۲ و ۴۴) ۳. سوریه و اسراییل (۴۲ و ۴۳)
عملیات‌های آغاز شده پس از ۱۹۸۵
۱. آنگولا (۳۳) ۲. کامبوج (۶۱) ۳. یوگسلاوی سابق (۵۱) ۴. هاییتی (۶۹) ۵. موزامبیک (۳۲) ۶. نامیبیا (۳۳) ۷. رواندا (۳۵) ۸. سومالی (۳۵) ۹. صحرای غربی (۳۹)

جدول شماره ۲- هیأت‌های ناظراعزامی از سوی سازمان ملل متحد از زمان تأسیس این سازمان

هیأت‌های اعزامی که مأموریت آنها تا پیش از ۱۹۸۵ پایان یافته‌است.
۱. جمهوری دومینیکن (۶۹) ۲. مصر و اسراییل (۴۲) ۳. یونان (۱۵) ۴. اندونزی (۶۳)
هیأت‌های اعزامی که تا سال ۱۹۸۵ در حال انجام مأموریت بوده‌اند.
۱. هند و پاکستان (۵۰) ۲. لبنان و اسراییل (۴۲ و ۴۴) ۳. سوریه و اسراییل (۴۲) و ۴۳)
هیأت‌های اعزامی که پس از سال ۱۹۸۵ فعالیت خود را آغاز کرده‌اند.
۱. افغانستان (۴۹) ۲. امریکای مرکزی (۶۹) ۳. یوگسلاوی سابق (۱۵) ۴. گرجستان (۱۹) ۵. عراق و کویت (۴۷) ۶. لیبریا (۶۳) ۷. تاجیکستان (۲۰)

جدول شماره ۳ ـ

عملیات‌های انجام شده توسط نیروهای چند ملیتی تحت فرماندهی سازمان ملل متحد

عملیات انجام شده پیش از ۱۹۸۵	عملیات انجام شده در سال ۱۹۸۵	عملیات انجام شده پس از ۱۹۸۵
موجود نیست	موجود نیست	۱. یوگسلاوی سابق (۱۵) ۲. عراق-کویت (۴۷) ۳. لیبریا (۳۶) ۴. سومالی (۳۵)

۹.کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا

کلیهٔ کشورهایی که در گذشته بخشی از قلمرو بریتانیا بودند، امروزه با نام کشورهای مشترک‌المنافع شناخته می‌شوند (عضویت در این اتحادیه داوطلبانه است. برمه پس از استقلال از ورود به اتحادیهٔ کشورهای مشترک‌المنافع خودداری کرد). سرزمین‌های خودمختار قدیمی با تصویب قانون وست مینستر در سال ۱۹۳۱ بر استقلال خود تأکید کردند. هند و پاکستان استقلال خود را در سال ۱۹۴۷ کسب کردند. روند استعمارزدایی در سایر سرزمین‌های مستعمره ادامه یافت و تا سال ۱۹۶۵ تعداد کشورهای عضو اتحادیهٔ مشترک‌المنافع به ۲۲ کشور رسید، در سال ۱۹۷۵ به ۳۵ کشور و تا سال ۱۹۹۶ به ۵۴ کشور افزایش یافت.

واحد ایرلند آزاد سابق پس از اینکه در سال ۱۹۴۹ تبدیل به جمهوری ایرلند شد، اتحادیهٔ مشترک‌المنافع را ترک کرد (و به ازای آن امتیازاتی کسب کرد از جمله این امتیازات کسب حق رأی برای اتباع ایرلندی در انتخابات بریتانیا بود). افریقای جنوبی اتحادیهٔ مشترک‌المنافع را در سال ۱۹۶۱ ترک کرد و در سال ۱۹۹۴ بار دیگر به آن پیوست. پاکستان نیز در سال ۱۹۷۲ اتحادیه را ترک و در سال ۱۹۸۹ مجدداً به آن بازگشت. عضویت فیجی و نیجریه به ترتیب در سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۵ به حال تعلیق در آمد.

حق عضویت در اتحادیهٔ مشترک‌المنافع، به برخی از کشورها از جمله سودان اعطا نشد، باوجود اینکه این کشور در گذشته مستعمره و تحت کنترل بریتانیا بوده است، هیچگاه به عنوان یک مستعمره بریتانیا به آن نگریسته نشده است.

از سوی دیگر کشور «وانوآتو»[1] که در سال ۱۹۸۰ به عضویت اتحادیهٔ کشورهای

1. *Vanuatu*

مشترک‌المنافع پذیرفته شد، در گذشته با حاکمیت مشترک فرانسه و انگلستان اداره می‌شده است. کامرون نیز با اینکه بخش بزرگی از آن کشور، مستعمره فرانسه بود، در سال ۱۹۹۵ به عضویت در اتحادیه پذیرفته شد (دو کشور اخیر به اضافه کشورهای دیگری مانند کانادا عضو اتحادیه «فرانکوفن»[1] می‌باشند و هر ۴۹ عضو این اتحادیه در گذشته مستعمرهٔ فرانسه بوده‌اند). موزامبیک مستعمرهٔ سابق پرتقال به عنوان یک مورد استثنایی در سال ۱۹۹۵ به عضویت اتحادیهٔ مشترک المنافع درآمد.

دو کشور کوچک «نائورو[2] و توآلو»[3] (۶۵)، اعضای ویژه نامیده می‌شدند. مقامات این دو کشور در کنفرانس سران (نخست وزیران و رؤسای جمهور) اتحادیهٔ مشترک‌المنافع -که هر دو سال یکبار تشکیل می‌شود- شرکت نمی‌کنند. به طور طبیعی کشورهای کوچک و فقیر عضو کشورهای مشترک‌المنافع از خدمات ارائه شده توسط دبیرخانهٔ همکاری‌های فنی و دیگر نهادهای مربوطه سود بیشتری کسب کرده‌اند. اما همهٔ اعضا مزایای باقی ماندن در اتحادیه را درک کرده‌اند و اتحادیهٔ مشترک‌المنافع را به عنوان پلی می‌دانند که شکاف میان شمال و جنوب را تا حدی پر می‌کند.(۲ و ۷).

پیش‌بینی می‌شد ورود بریتانیا به جامعهٔ اروپایی در سال ۱۹۷۳ موجب فروپاشی اتحادیهٔ مشترک‌المنافع گردد، اما این پیش‌بینی درست نبود. اتحادیه قابلیت انعطاف بالایی داشت و توانست با این واقعیت که تمام اعضای آن عضو یک یا چند اتحادیه و یا پیمان منطقه‌ای باشند خود را سازگار کند. اتحادیهٔ مشترک‌المنافع همچنین توانسته است با وجود منازعات شدید و وقوع جنگ در میان برخی از اعضا به حیات خود ادامه دهد.

در پایان این بخش فهرستی از کشورهای مشترک‌المنافع به همراه تاریخ عضویت آنها در اتحادیه ارائه شده است (برای اعضای قدیمی تاریخ ارائه نشده است).

کشورهای دارای رژیم جمهوری با حرف R مشخص شده‌اند و کشورهایی که دارای

1. *Francophonie*
2. *Nauru*
3. *Tuvalu*

رژیم پادشاهی مستقلی هستند با حرف O مشخص شده‌اند. در مواردی که با * مشخص شده است رییس رسمی کشور ملکه الیزابت دوم است. در کشورهایی که دارای رژیم پادشاهی‌اند، به جز بریتانیا، مسئولیت‌ها و وظایف رییس کشور توسط فرماندار کل اجرا می‌شود. نحوه و چگونگی تعیین فرماندار کل در هر کشور به عهدهٔ خود آن کشور می‌باشد و عنوان فرماندار کل یادآور و نشانگر نفوذ گذشته امپراتوری بریتانیا است.

کشورهای دارای رژیم پادشاهی همگی براساس اصول دموکراتیک اداره شده و در آنها انتخابات به صورت آزاد برگزار شده است و حکومت‌ها براساس رضایت مردم پایه‌ریزی شده‌اند. اما همه کشورهای دارای رژیم جمهوری به صورت دموکراتیک اداره نمی‌شوند (اگرچه بزرگترین دموکراسی جهان یعنی هند در میان آنها قرار دارد.) در برخی از آنها نظامیان حکومت می‌کنند و همه مخالفین سرکوب شده و حقوق بشر نیز زیر پا گذارده می‌شود. در چنین مواردی اتحادیهٔ مشترک‌المنافع ضمن احترام به حق حاکمیت کشورها تلاش‌هایی را در جهت بازگرداندن آزادی و دموکراسی انجام داده است.

برای مثال، در میان سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶، ۱۸ گروه ناظر به کشورهای عضو اتحادیهٔ مشترک‌المنافع که دارای رژیم جمهوری بوده‌اند، اعزام شده است. وظیفهٔ این گروه‌ها نظارت بر انجام انتخابات به صورت آزاد و سالم بوده است. تعلیق عضویت فیجی (۶۵) نیجریه (۳۶) نیز در راستای کمک به بازگشت دموکراسی در این کشورها بوده است.

جدول شماره ۴ ـ

کشورهای عضو جامعه مشترک‌المنافع

به تفکیک سال عضویت، نوع حکومت و قاره‌ای که در آن قرار دارند.

نام کشور	سال پذیرش	نوع حکومت	قاره
۱. بریتانیا	-	-	اروپا
۲. قبرس	۱۹۶۱	R	اروپا
۳. مالت	۱۹۶۴	R	اروپا
۴. آنتیگوا	۱۹۸۱	*	امریکا
۵. باهاما	۱۹۷۳	*	امریکا
۶. باربادوس	۱۹۶۶	*	امریکا
۷. بلیز	۱۹۸۱	*	امریکا
۸. کانادا	-	*	امریکا
۹. دومنیکن	۱۹۷۸	R	امریکا
۱۰. گرانادا	۱۹۷۴	*	امریکا
۱۱. گویان	۱۹۷۴	*	امریکا
۱۲. جامایکا	۱۹۶۲	*	امریکا
۱۳. سنت کیت	۱۹۸۳	*	امریکا
۱۴. سنت لوییس	۱۹۷۹	*	امریکا
۱۵. ترینیداد	۱۹۶۲	R	امریکا
۱۶. بوتسوانا	۱۹۶۶	R	افریقا
۱۷. کامرون	۱۹۹۵	R	افریقا
۱۸. گامبیا	۱۹۶۵	R	افریقا
۱۹. غنا	۱۹۵۷	R	افریقا
۲۰. کنیا	۱۹۶۳	R	افریقا
۲۱. لسوتو	۱۹۶۶	O	افریقا
۲۲. مالاوی	۱۹۶۴	R	افریقا
۲۳. موریس	۱۹۶۸	R	افریقا
۲۴. موزامبیک	۱۹۹۵	R	افریقا
۲۵. نامیبیا	۱۹۹۰	R	افریقا

نام کشور	سال پذیرش	نوع حکومت	قاره
۲۶. نیجریه	۱۹۶۰	R	افریقا
۲۷. سیشل	۱۹۷۶	R	افریقا
۲۸. سیرالئون	۱۹۶۱	R	افریقا
۲۹. جمهوری افریقای جنوبی	-	R	افریقا
۳۰. سوازیلند	۱۹۶۸	O	افریقا
۳۱. تانزانیا	۱۹۶۱	R	افریقا
۳۲. اوگاندا	۱۹۶۲	R	افریقا
۳۳. زامبیا	۱۹۶۴	R	افریقا
۳۴. زیمبابوه	۱۹۸۰	R	افریقا
۳۵. بنگلادش	۱۹۷۲	R	آسیا
۳۶. برونئی	۱۹۸۴	O	آسیا
۳۷. هند	۱۹۴۷	R	آسیا
۳۸. مالزی	۱۹۵۷	O	آسیا
۳۹. مالدیو	۱۹۸۲	R	آسیا
۴۰. پاکستان	۱۹۴۷	R	آسیا
۴۱. سنگاپور	۱۹۶۵	R	آسیا
۴۲. سری‌لانکا	۱۹۴۸	R	آسیا
۴۳. استرالیا	-	❊	اقیانوسیه
۴۴. فیجی	۱۹۷۰	R	اقیانوسیه
۴۵. کریباتی	۱۹۷۹	R	اقیانوسیه
۴۶. نائورو	۱۹۶۸	❊	اقیانوسیه
۴۷. زلاندنو	-	❊	اقیانوسیه
۴۸. گینه‌نو	۱۹۷۵	❊	اقیانوسیه
۴۹. تونگا	۱۹۷۸	❊	اقیانوسیه
۵۰. کونگا	۱۹۷۰	O	اقیانوسیه
۵۱. کوالو	۱۹۷۸	R	اقیانوسیه
۵۲. وانواتو	۱۹۸۰	R	اقیانوسیه
۵۴. ساموای غربی	۱۹۶۲	R	اقیانوسیه

۱۰. اروپا: شرق و غرب

در میان سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۱ نقشه سیاسی اروپا دگرگون شد. این پایان ۴۵ سالی بود که طی آن قاره اروپا به طور کامل به دو بخش تقسیم شده بود. هرگز سابقه نداشت اروپا اینگونه به دو اردوگاه تقسیم شود (به جز در زمان جنگ). رهبران اروپای شرقی با کنترل شدید مرزهای بین‌المللی مانع برقراری هرگونه رابطه میان ساکنان اروپای شرقی و همسایگان غربی آنها شده بودند. خانواده‌ها به دو بخش تقسیم شده بودند، نوشته‌ها سانسور می‌شد و با کمک پارازیت مانع رسیدن امواج رادیویی به اروپای شرقی می‌شدند و اشخاصی که کوشش می‌کردند به اروپای غربی بگریزند، کشته می‌شدند.

در سال‌های ۵-۱۹۴۴، هنگامی که سلطه نازی‌ها بر اروپا شکسته شد (۱۳)، ارتش در حال پیشرفت اتحاد جماهیر شوروی، آلمان شرقی، لهستان، مجارستان، رومانی و بلغارستان را تحت سلطه خود در آورده بود. در سال ۱۹۴۸ با پشتیبانی شوروی کودتایی در چکسلواکی انجام شد که این کشور را تبدیل به کشوری پلیسی نمود و به گفته چرچیل «پرده‌آهنینی از سکوت» میان دو بخش اروپا کشیده شد. اتحاد جماهیر شوروی با کشورهای اقمار خود اتحاد رسمی برقرار کرد. ارتش کشورهای اقمار پس از جنگ جهانی دوم تحت کنترل شوروی بود. پیمان جدیدی در سال ۱۹۵۵ با نام «پیمان ورشو» اتحاد و پیوستگی میان شوروی و اقمارش را افزایش داد. با ایجاد «شورای کمک‌های اقتصادی متقابل»[1] (کومکون) پیوستگی میان شوروی و اقمار اروپایی آن جنبه رسمی‌تری به خود گرفت. در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ به ترتیب در مجارستان و چکسلواکی تقاضاهایی برای آزادی و تساهل بیشتر از سوی رژیم‌های کمونیستی مطرح شد که هر دو جریان توسط ارتش شوروی سرکوب شد و بار دیگر پرده آهنین کشیده شد (۱۴).

1. *Council for Mutual Economic Assistance*

در اروپای غربی (جایی که پس از ۱۹۴۵ چند حزب کمونیست وجود داشت که از میان آنها احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه به گونه‌ای دردسرساز پرقدرت بودند) ترس از توسعه و گسترش اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۸ منجر به ظهور پیمان بروکسل با پنج عضو شد. به دنبال آن در سال ۱۹۴۹ پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) تشکیل شد که در سال ۱۹۸۲ مبدل به اتحاد ۱۶ کشور دموکراتیک به همراه ایالات متحده و کانادا گردید(۱۱). پنج کشور اتریش، فنلاند، ایرلند، سوییس و سوئد با وجود همدلی و موافقت دولت‌های اروپای غربی به دلایل خاصی بیطرف باقی ماندند. دو کشور یوگسلاوی و آلبانی نیز خود را از بلوک شوروی رها ساختند (۱۵)، ولی موارد فوق، استثناهایی بر قاعده کلی تقسیم اروپا به دو بلوک شرق و غرب در بین سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۸۹ بوده است.

رهبران شوروی به طور مکرر کشورهای اروپایی را دعوت به انعقاد موافقتنامه امنیتی می‌کردند. هدف اصلی آنها مشروعیت بخشیدن به تقسیم آلمان و سلطه شوروی بر اروپای شرقی بود. اما آنچه در نهایت حاصل شد، چندان مطلوب آنها نبود. پس از مذاکرات طولانی در سال ۱۹۷۵ در شهر هلسینکی در چارچوب «کنفرانس امنیت و همکاری اروپا»[1] موافقتنامه‌ای بین دولت‌های ۳۲ کشور اروپایی، ایالات متحده امریکا و کانادا (که شرکت آنها در کنفرانس با بی‌میلی مورد پذیرش شوروی قرار گرفته بود) به امضا رسید. همه امضاءکنندگان موافقتنامه متعهد شدند آزادی رفت و آمد میان کشورهایشان را تضمین نمایند. رهبران بلوک شرق که تمایل و اراده چندانی به تضمین چنین تعهداتی نداشتند، با گستاخی تعهدات مذکور را زیر پا گذاشته و «گروه هلسینکی» را تحت فشار قرار دادند تا خواسته آنها را بپذیرد. اما در کنفرانس‌های سازمان امنیت و همکاری اروپا که تا سال ۱۹۸۹ تداوم یافت، بیشتر دولت‌های غربی با قدرت بر پذیرش تعهدات موافقتنامه هلسینکی تأکید کرده و سرانجام پیام موافقتنامه‌های هلسینکی در میان تمام مردم اروپای شرقی گسترش یافت.

پرده آهنین در حال فرسوده شدن بود و سرانجام در سال ۱۹۸۹ کنار رفت و ناآرامی در اروپای شرقی گسترش یافت. رهبران جدید اتحاد جماهیر شوروی در برابر اقتصاد فاسد و روبه

1. *Confrence on Security and Co-Operation in Europe (CSCE)*

زوال کشورشان دچار مشکلات فراوانی بودند. ارتش شوروی پس از ده سال شکست در افغانستان دچار ناامیدی و دلسردی شده (۴۹) و تلاشی در جهت تحمیل رژیم‌های تندرو بر کشورهای اروپای شرقی از طریق مداخله مستقیم نظامی آن‌گونه که اسلاف آنها در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ مرتکب شدند، نمی‌کرد. در پایان سال ۱۹۹۰ در کشورهای لهستان، مجارستان و چکسلواکی از طریق انتخابات، حکومت‌های غیرکمونیستی به قدرت رسیدند و در بلغارستان و رومانی حاکمان قدیمی بر کنار شدند و آلمان شرقی از نقشه سیاسی جهان محو شد(۱۴). اتحاد جماهیر شوروی نیز در سال ۱۹۹۱ تجزیه شد و حتی در روسیه حزب کمونیست، حاکمیت را از دست دارد (۱۶ و ۱۷).

در حال حاضر اروپا دیگر به اجبار تقسیم نشده‌است، بار دیگر ارتباطات سنتی بویژه در میان کشورهای اروپای مرکزی به تدریج برقرار می‌شود، اما چندین مسأله نیز مطرح شده است. کشورهای اقمار شوروی پیشین در جست‌وجوی پذیرفته شدن از سوی همسایگان غربی خود در اتحادیه اروپایی و اتحادیه آتلانتیک شمالی (ناتو) هستند (۱۱ و ۱۲). ولی روسیه به شدت، مخالف توسعه اتحادیه آتلانتیک به اروپای شرقی بود. تجزیه خشونت‌آمیز یوگسلاوی (۱۵) موجب بروز نگرانی در سرتاسر اروپا شد و نشان داد که هنوز بر سر راه دولت‌های اروپایی جهت برداشتن گام‌هایی به سوی تشکیل اتحادیه، مشکلات فراوانی وجود دارد.

کنفرانس امنیت و همکاری اروپا *(CSCE)* در سال ۱۹۹۴ توسعه یافته و به «سازمان امنیت و همکاری در اروپا»[1] تبدیل شده است. اعضا این سازمان، با پذیرش کشورهای استقلال یافته از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، به ۵۳ کشور افزایش یافته است. هیأت‌ها و مأموران *OSCE* به مناطق مورد منازعه در یوگسلاوی پیشن و قلمرو شوروی پیشین اعزام شده‌اند؛ ولی روس‌ها عقیده دارند *OSCE* می‌تواند کل وظایف مربوط به ایجاد و حفظ امنیت در اروپا را به عهده گرفته و در نتیجه ناتو حذف گردد. ولی این عقیده از سوی متحدین غربی مورد پذیرش قرار نگرفته است.

1. Organization for Security and Co-operation in Europe (OSCE)